

روی رفتار و شناخت شخصیت منصور و پرورش استعدادی نهفته‌ای که مطمئن بودم در وجودش نهاده شده انجام گرفت.

می‌دانستم که بالاخره زمانی موفق خواهد شد، ولی به راستی دشوار به نظر می‌آمد و من تلاش می‌کردم که از درون دنیای تاریک و ناامید وی روزنه‌ای به سوی نور و روشنی و امید برایش باز نمایم و بتوانم غم نهفته در چهره‌اش را به شادی بدل سازم و آنچنان پرورش دهم که غم معلولیت خود را با پرورش استعدادهای نهفته وجودش به فراموشی سپارد و

منصور مشکل خاصی نداشت. و توانست در مدت کوتاهی بریل را بیاموزد و خواندن و نوشتن این خط را فراگیرد و در همان سال هم کلاس سوم را به پایان رساند.

موفقیت‌های منصور در سال‌های دیگر تحصیلی هم به همین روال بود و وی با برخورداری از استعداد و توانمندی‌های خود توانست در کلاس، دانش آموز ممتازی گردد.

در تمام سالهای تحصیلی (۱۱ سال) در کنار آموزش، کار بر

حدود سه ماه از سال تحصیلی ۷۶-۷۵ می‌گذشت یک روز دوست و همکارم که معلم یکی از کلاس‌های چند پایه نایب‌ایان و نیمه بینایان بود، ساعت تفریح، شاگرد جدیدی به نام منصور ن را به من معرفی کرد.

با بررسی سوابق تحصیلی او متوجه شدم که منصور به کمک بینایی چشم چپ تا کلاس سوم در دبستان عادی تحصیل کرده و به مرور با ازدست دادن بینایی چشم خود، مدرسه را رها کرده به مدت یکسال در منزل بسر می‌برده والدین او پس از اطلاع از وجود مدرسه نایب‌ایان در اراک از شهرستان اطراف برای ثبت نام او اقدام نموده‌اند. بدین ترتیب منصور شاگرد مدرسه شد و آموزگار کلاس، کار آموزش خط بریل و در کنار آن تدریس به او را آغاز نمود. منصور دانش آموزی کم حرف و خجالتی بود با ظاهری آراسته و تمیز و همیشه سر به زیر و خمیده حرکت می‌کرد. بندرت پاسخ پرسش‌ها را می‌داد و در هنگام پاسخ به پرسش‌های درسی هم، پاسخ‌های خود را کوتاه و با جمله‌های ناتمام بیان می‌کرد. هیچ‌گاه از نایب‌ای، عدم تحصیل و یا موارد خاص دیگر سخنی به میان نمی‌آورد.

حالت و چهره عجیبی داشت. در وجودش چیزی نهفته بود که قادر به کشف آن نبودم. در تمام فرصت‌ها برای برقراری ارتباط از طرق مختلف تلاش می‌کردم ولی اوفقظ بالبخند پاسخم را می‌داد و این لبخند هم به زودی محو می‌گردید.

از لحاظ وضعیت تحصیلی

فرشته مبارکی

تولد دوباره



خود را باور کند و بداند که معلولیت هیچ گاه عاملی برای به انزوا کشیدن او نخواهد بود

زمان به سرعت سپری می‌شد و برقراری ارتباط به تدریج و در موقعیت‌ها و فرصت‌هایی مانند: گزارش نویسی، جهت‌یابی و حرکت، فعالیت‌های آزاد کلاسی، خواندن شعر، داستان، مقاله در ارتباط با مناسبت‌ها و موقعیت‌ها بر حسب نیاز، کارهای گروهی ((باغبانی در حد ساده، کاشت دانه)) دادن مسوولیت، همه و همه عاملی سودمند در برقراری ارتباط بودند. آموزگار در هر فرصت و موقعیت از شیوه گزارش نویسی بهره می‌جست و در ساعت درس جهت‌یابی و حرکت هم تجربیات مفیدی را به ارمغان می‌آورد که در زندگی فرد نابینا و عدم انزوا او بسیار موثر است و برای آنان فرصت‌هایی را فراهم می‌ساخت تا بتوانند به طور مستقل و موزون حرکت نمایند. در ضمن اینکه اعتماد به نفس، شجاعت، استقلال، خودکفایی و در نهایت شور و شمعف زندگی را در آنان تقویت می‌نماید و به شکوفایی می‌رساند.

این درس در مورد منصور نیز آنچنان مفید و موثر واقع گردید که وی در پایان سال تحصیلی مسیر خانه و حوزه امتحانی خود را که مسافتی زیاد و نا آشنا بود، بایکی دوبار تجربه، توانست به تنهایی سپری کند.

سپردن مسوولیت به منصور و سایرین در کارهای درسی و غیر درسی نیز از شیوه‌های مفید بود و توانست در محاوره منصور موثر واقع گردد. به مرور می‌دیدم که

شیوه‌ها و روش‌های به کار گرفته شده در مورد بعضی اعمال و کردار او واقعاً موثر بود و تجربیات مختلف و گوناگونی که برای منصور فراهم شده بود در بچه‌تازه‌ای را به روی او گشوده و وی به مرحله‌ای از نضج رسید که دیگر فرصتی برای اندیشیدن به مسائل کاذب مرحله سنی بلوغ نداشت.

ناگفته نماند که او در بهار ۷۸ توانست احساسات درونش را بر اثر حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاد در قالب شعر و نوشتن خاطرات خود آشکار سازد.

اکثر سروده‌های او حاکی از غم و ناامیدی بود. و من سعی کردم تمام تلاش و کوششم را برای سوق دادن دنیای تاریک او به روشنایی بکار برم که با توجه به طرز تفکر منصور، کتابی را که در آن زندگی‌نامه نامداران مشهور جهان که نابینا هم بودند در کلاس خوانده تا بدین ترتیب نشاط و شوق زندگی را در آنان زنده سازم؛ و این واقعاً موثر افتاد بطوریکه منصور و سایر دانش آموزان به مطالب خواننده شده دقت کرده و به زندگی نام‌آوران گوش می‌دادند و این امر باعث بر زبان آوردن آنچه در ذهنش بود، شد. برخلاف گذشته، مدام با پرسش‌های مختلف از من در ارتباط با امکان ادامه تحصیلاتش سوال می‌کرد و من هم همیشه با علاقه تمام گزینه‌های موجود برای انتخاب راهش را برای او مشخص می‌نمودم و گاهی هم از تجربیات تلخ و شیرینی که ممکن بود در انتخاب راه برایش پیش بیاید، صحبت می‌کردم. ولی هیچ‌گاه راهی را برای او انتخاب و برجسته‌نساختم تا او

بتواند به تنهایی تصمیم بگیرد و با استقلال شخصی مسیر آینده خود را انتخاب نماید. منصور برای ادامه تحصیلاتش باید تصمیم درست و منطقی اتخاذ می‌کرد در غیر این صورت یک انتخاب نامناسب، مسیر زندگی‌اش را تغییر می‌داد. او همچنان با شور و علاقه کار سرودن و نوشتن و... را ادامه می‌داد. بطوریکه در پاییز ۷۸ با شرکت در مسابقه روزنامه ایران سپید مقاله و شعرهایش انتخاب شده و جایزه دریافت نمود.

سال تحصیلی به پایان رسید و من منتظر آینده بودم. در شهریور ۷۸ اطلاع یافتم که منصور برای ادامه تحصیلاتش به تهران می‌رود. تلاش و سعی او بالاخره موثر واقع شد و توانست تحصیلاتش را ادامه دهد.

حالا او به تنهایی می‌تواند مسافت بین تهران، اراک را آمد و شد کند، ارتباطی شایسته با اطرافیان داشته و در درسهایش نیز موفق شود ضمن آنکه در فرصت‌های مناسب به نوشتن ادامه داده و در کلاس‌هایی که به این منظور تشکیل شده بود، شرکت نموده و با شیوه‌ها و راهکارهای محلی جدید آشنا شده است در خرداد ۷۹ نیز در هفته نامه اراک مقاله‌ای از او به چاپ رسید و من هم خوشحال از اینکه شاهد تولدی دوباره بودم. چون منصور به این باور رسیده بود که: